



شهادت جوهر آدمی را آشکار می‌کند

داوری نوشت: من و شهید عزیز آوینی یک‌دیگر را نمی‌دیدیم یا بسیار کم می‌دیدیم. اما با هم بسیار دوست بودیم. دوستانی که یک‌دیگر را نمی‌بینند ظاهراً دوستان عجیبی هستند؛ ولی دوستی ما عجیب نبود.

داوری نوشت: من و شهید عزیز آوینی یک‌دیگر را نمی‌دیدیم یا بسیار کم می‌دیدیم. اما با هم بسیار دوست بودیم. دوستانی که یک‌دیگر را نمی‌بینند ظاهراً دوستان عجیبی هستند؛ ولی دوستی ما عجیب نبود. به گزارش خبرگزاری مهر، دکتر رضا داوری اردکانی یادداشتی درباره شهید آوینی نوشته است که برای علاقه مندان در پی می‌آید. من و شهید عزیز آوینی یک‌دیگر را نمی‌دیدیم یا بسیار کم می‌دیدیم. اما با هم بسیار دوست بودیم. دوستانی که یک‌دیگر را نمی‌بینند ظاهراً دوستان عجیبی هستند؛ ولی دوستی ما عجیب نبود. دوستی حقیقی و یک‌رنگی و هم‌جهتی بود. نمی‌دانم اگر از او وجه این دوستی را می‌پرسیدند چه جواب می‌داد؛ اما پس از آن‌که آوینی به فوز شهادت رسید، من داغ آتشی در دل خود احساس کردم و دانستم که دوستی ما چیزی بیش از دوستی‌های رسمی بوده است. ما که یک‌دیگر را نمی‌دیدیم از کجا دوست شده بودیم؟

من از جنس او نبودم که بگویم:

ذره ذره کاندرا این ارض و سماست

جنس خود را هم‌چو کاه و کهرباست

ولی شاید مایل به آن جنس بودم و او نیز در من استعداد می‌دید. اگر این حرف هم مدح خود است نباید هیچ بگویم؛ زیرا هرچه از خوبی او بگویم ز خود گفته‌ام که:

مدح خورشید جهان مدح خود است

که دو چشمم روشن و نامرم د است

ولی او خوب بود. همه این را می‌گفتند. او کسی بود که هرچه به او نزدیک‌تر می‌شدی بزرگی‌اش بیش‌تر ظاهر می‌شد؛ زیرا اهل تظاهر و روی و ریا و خودنمایی نبود. او برای مزد کار نمی‌کرد و طالب تحسین و آفرین نبود. با این‌که تواضع بسیار داشت با نظر سرد و بی‌اعتنا به رنگ‌های تعلق می‌نگریست و به این جهت آرام و باوقار بود. و عجباً که دشمنان دانا و دوستان نادان با او با توطئه‌ی سکوت مقابله کردند.

نگاه آوینی گاهی نیز به نگاه پرسش‌گر اهل هنر و فلسفه مبدل می‌شد. او نظم و ترتیب عجیبی داشت و هیچ‌وقت خلف وعده نمی‌کرد. فقط یک‌بار و برای آخرین بار به وعده وفا نکرد. روز چهارشنبه ۱۸ فروردین که از هم جدا شدیم گفت پنجشنبه به فکه می‌روم و سه‌شنبه یا چهارشنبه‌ی هفته‌ی آینده می‌توانیم یک‌دیگر را ببینیم. نوشته‌ای هم از کیفش درآورد و به من داد و گفت: این نوشته ناتمام است؛ آن را بخوان. گفتم بهتر نیست آن را تمام کنی؟ گفت: نه. نوشته را به من داد و خداحافظی کرد و رفت؛ و این یادگار او اکنون پیش من است. سه روز بعد خبر شهادتش را آوردند. خبر، خبر او، و او نیز لایق آن خبر بود.

من که هنوز مانده‌ام، از شنیدن خبر یکه خوردم و احساس کردم که در عالم تنهایی خود تنها تر شده‌ام. اما آوینی و مرگ بیگانه نبودند. مرگ چون قهر و عظمت دارد آدم‌های کوچک و ضعیف را مرعوب می‌کند، اما آن‌که بزرگ است، با مرگ انس می‌گیرد. در ذیلی که آوینی بر رساله «عبور از خط» ارنست یونگر ترجمه‌ی محمود هومن و جلال آل‌احمد نوشت در مورد مرگ چنین گفت: «طلسم این دیو، یعنی دیو قدرت، نخست با غلبه بر ترس از مرگ می‌شکند و سپس با عشق. و این دو آدمی را از خودبنیادی و لوازم آن که عجب و کبر است می‌رهاند».

او قبل از آن‌که شاعر ما بسراید:

هلا به دام آرزو نه مردی و نه زیستی

به کام زندگی میو کجاست خنگ نیستی

سخن او را با گوش جان شنیده بود و بر خنگ نیستی سوار بود.

ما دیگر سیمای نجیب و نورانی آوینی را نمی‌بینیم. او دیگر برای ما مقاله و رساله نمی‌نویسد و با صدای گرم خود، روایت فتح به گوش ما نمی‌گوید.

ما از دوستی بازمانده‌ایم که وجودش مایه اطمینان خاطرمان بود. او با درک مستقیم و با شجاعت خود به قلب خطر می‌رفت و دشواری کارها را می‌آزمود و درک می‌کرد و انحراف‌ها و انواع و اقسام آن را تشخیص می‌داد و می‌شکافت. اگر سرمقاله‌های سوره را به‌دقت بخوانید درمی‌یابید که اولاً او با چه صراحت و صداقتی مسائل را عنوان می‌کرد و ثانیاً می‌دانست که چه مدعیانی اهل راه و راه رفتن نیستند بلکه ره‌زنانی هستند که به قافله پیوسته‌اند و گروه دیگری که عددشان بیش‌تر است و دوستان نادانند، گرچه قصد منحرف کردن دیگران را ندارند، اما چون راه را سخت می‌بینند و طاقت مواجهه با سختی و دشواری

ندارند و حتی تصور خطر آنان را پایشان می‌کند، به این سو و آن سو می‌روند؛ و برای این‌که در آرامش غفلت بمانند کجروی‌ها را توجیه می‌کنند و کژراهه را طریق مستقیم می‌خوانند. آوینی تازه از مقابله با گروه اول قدری فراغت یافته بود و قصد داشت به گروه دوم بفهماند که:

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست

رهروی باید جهان‌سوزی نه خامی بی‌غمی

ولی زودتر از آن‌چه می‌پنداشتیم او را به سوی دوست خواندند. و چون او از سال‌ها پیش بار سفر بسته و مهیا شده بود بی‌خبر رفت و دیگر بازنیامد و باز نمی‌آید. ما باید از پی او برویم.

یکی از خوشبختی‌های من این بوده است که دوستانی هرچند اندک مثل آوینی داشته‌ام و دارم و با او در غربت و مظلومیت زیسته‌ام. آخر آوینی خیلی غریب بود. و اگر امروز بعد از شهادتش مفخر مدینه هنر و مجاهده شده است از آن‌جاست که مرگ و به‌خصوص شهادت، جوهر آدمی را آشکار می‌سازد.

آوینی در زمره کسانی بود که هرچه به ایشان نزدیک‌تر می‌شدی آنان را از آن‌چه می‌پنداشتی بهتر و بزرگ‌تر می‌یافتی. کسانی هم هستند که ظاهر آراسته و موجه دارند و همه‌ی خوبی‌ها را به خود می‌بندند و حتی از نام نیک نیکان بهره‌برداری می‌کنند و اگر لازم شود در ستایش فضیلت داد سخن می‌دهند. اما اگر پرده برافتد بوی باطن‌شان شهری را متعفن می‌کند. من که گاهی، به‌خصوص در سال‌های اخیر فتنه و آزمایش، در تنهایی خود احساس غربت می‌کردم و می‌شنیدم که بعضی از دنیاداران ظاهرساز و فرصت‌طلبان ریاکار چه‌ها می‌کردند و می‌گفتند، به یاد دوستی دوستانی مثل آوینی می‌افتادم و خود را تسلی می‌دادم.

وقتی اشخاص از دنیا می‌روند به پای میز داوری فراخوانده می‌شوند؛ اما در این‌جا هم محکمه‌ی مردم درباره‌ی ایشان حکم می‌کند و این داوری بی‌مناسبت با داوری آن‌جا نیست. در تشییع پیکر پاک آوینی حکم دیگران را در مورد او دیدیم و شنیدیم. رحمت خدا بر او و آفرین بر پدر و مادری که او را پروردند و سلام و تسلیت به خانواده‌ای که در عزای این مظهر شرف نشسته‌اند و تحیت و تهنیت به ایشان که دیدند که خلقی در عزای عزیزشان شریک‌ند و می‌توانند درد مصیبت را با ایشان تقسیم کنند.

منبع: وبسایت سوره اندیشه